

پریسا نصرآبادی

قانون باندهای جنایتکار را می دانم، و عموماً

می دانم با آدمخوارها چگونه رفتار کنم.

آمده بودند مرا بخورند.

اینجا، فرهنگ، شوالیه سرگردان بهتری نداشت...

(برتولت برشت-الفبای جنگ)

در یکی دو هفته اخیر نقدهای قابل توجهی از سوی دوستانی چون بابک پاکزاد و خسرو صادقی بروجنی و دیگران نسبت به رهنمود های سیاسی اخیر نوشین احمدی خراسانی ایراد شده است، و نگارنده نیز تلاش نموده ام تا در ادامه مباحث نامبرده نکاتی را مدوّن نمایم که ذیلاً بدان می پردازم.

گرچه نوشین احمدی می تواند به سادگی مدعی شود که یادداشتی کوتاه در باب گشودن امکان هایی به روی جنبش زنان نگاشته است، اما در همین ابتدای نوشته باید این نکته را ذکر کنم که اتفاقاً اهمیت نوشته ایشان در این است که صرفاً جنبش زنان را خطاب قرار نداده اند، بلکه با بهره بردن از موقعیت خود به عنوان یکی از چهره های مطرح جنبش زنان در سال های اخیر، رو به مجموعه ای از نیروهای سیاسی و اجتماعی و در گستره ای وسیع تر و فراتر از جنبش زنان سخن گفته و ادعاهای گزافی را طرح نموده است که مبتنی بر پیش فرض هایی بدیهی انگاشته شده است که البته ابداً چنین نیست! و این دقیقاً نقطه ضعف اساسی نوشته ایشان است که چنین سهل انگارانه با مفاهیم و احکام سیاسی مواجه گشته اند و همین امر، نوشته ایشان را از سطح بدوی ترین استاندارد های یک نقد یا طرح سیاسی نیز تنزل می دهد.

با این حساب می توان در نظر گرفت که نوشین احمدی خراسانی سه اندیشه بیشتر در سر نداشته که چنین مفروضات خود را برای مخاطبانش نیز بدیهی پنداشته است:

- یا نویسنده شعور مخاطب عام خود را به سخره و آن را دست کم گرفته است که نیازی برای تدقیق مفاهیم به کار رفته در متن ندیده است.
- یا نویسنده بر این نظر بوده است که مخاطبان خاص و از طیف سیاسی روشن و معینی دارد که با او بر سر درک از مفاهیم و ترمینولوژی و کاربرد برخی نظرگاه ها و احکام سیاسی هم داستان است.

- و یا این که نویسندگان عامدانه و برای محقق کردن هدفی کاملاً ایدئولوژیک چنین سر وقت مخاطبان خود آمده است تا در بسط و گسترش ایدئولوژیک برخی مفاهیم و تحکیم برخی گزاره های سیاسی، سهم خود را به مثابه یک چهره مطرح در عرصه سیاست جنبش های اجتماعی و به ویژه جنبش زنان ادا نماید.

حالت چهارمی به نظر نمی رسد که موجود باشد، چرا که اگر غیر از این بود دست کم نوشین احمدی به جای بمباران کردن مخاطبانش از همان ابتدای نوشته با مفروضات و پیش فرض های شخص خودش یه عنوان بدیهیات، جور دیگری نوشته اش را آغاز می کرد و دست کم یا رویکرد خود را مسائل و مفاهیم توضیح می داد و یا سعی می کرد از همان ابتدای بحث با مخاطبان فرضی اش به توافقاتی حداقلی دست یابد، نه آن که بر موجی از گزاره های اولترا ایدئولوژیک که عمدتاً هم بسیار زننده و کم عمق هستند سوار شود و طرح خود را ارائه کند.

این البته صرفاً یک ایراد روش شناختی به نوشته نوشین احمدی خراسانی است که بسیار برجسته است و خواننده را در جای جای متن بر آن می دارد که تعجب کرده و دچار استفهام های مکرر شود. البته ایشان نیز می توانند متعزز این ایراد شوند و بگویند که نوشته ایشان چندان نوشته ای ویژه و اسلوب مند برای طرح آراء و احکام سیاسی ایشان نبوده و چیزی از جنس "دل نوشته" هایی است که اخیراً هم بسیار مُد شده، و در واقع بی جهت از سوی مخاطبان (از جمله نگارنده متنی که در دست دارید) جدی تلقی شده است. باری بی شک این حق ایشان است و سهم مخاطبان نیز می تواند صرفاً توضیحی کوتاه در باب جنس نوشتار باشد. باری سخن در باب روش شناسی به درازا می کشد و هنوز نکات دیگری در دستور کار هست.

الف) یک خلط عامدانه: امپریالیسم یا گفتمان امپریالیسم؟!

یکی از مهم ترین نکاتی که در تیتراژ نوشته تا جای جای متن نوشین احمدی خراسانی در باب امپریالیسم با ظرافت از سوی او طرح می شود، تاکید مکرر بر ناکارآمد بودن و پوسیده بودن "گفتمان امپریالیسم" است و نه ردّ صریح پدیده ای سیاسی-اقتصادی به نام "امپریالیسم" از جانب او. این البته رندی نوشین احمدی خراسانی را می رساند که چنین مفزّی را با ارجاعات سیاسی معین به

برخی کاربران "گفتمان امپریالیسم" به لحاظ تاریخی در اختیار او قرار می دهد.

اما هدف نوشین احمدی از ایجاد چنین تمایز ظریفی میان این دو کاربرد واژگان چیست؟ به نظر می رسد در یک نگاه سر دستی، مهم ترین نتایج چنین تمیزگذاری دو مورد اساسی می تواند باشد:

- شانه خالی کردن از تعریف و تبیین درکی که نویسنده از مفهوم امپریالیسم به مثابه یک پدیده سیاسی-اقتصادی-تاریخی دارد که عملاً دست نویسنده را برای ارائه حجم زیادی از ادعاها و گزاره های ایدئولوژیک باز می گذارد تا با فراغ بال ذهن مخاطب خود را در هنگام مواجهه با متن وی ایدئولوژیزه کرده و واقعیات وارونه را بدون هیچ پشتوانه استدلالی و مسلح به فاکت ها، در ضمن متن بدو تحمیل نماید. این غیر خلاق ترین، پیش پا افتاده ترین و ساده ترین شکل بسط ایدئولوژی از خلال یک متن سیاسی است.

- فرض گرفتن امپریالیسم به مثابه یک گفتمان و تقلیل آن به یک ناسزای ایدئولوژیک که مدام به دهان نیروهای سیاسی چپ جاری می شود، عملاً نیروهای سیاسی نامبرده که از قضا به شدت مورد نقد نوشین احمدی هم هستند را، تا سطح نیروهای سیاسی متوهم، دور از واقع بینی سیاسی، بی تاثیر در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی و منجمد شده در دوره ای از تاریخ، فاقد توانایی درک تغییرات و دگرگونی های دنیای حاضر، عاجز از ارائه راه حل ها و روش های متناسب با دشواری ها و دگرگونی های نظم نوین جهانی و...تنزل می دهد.

به قول هری مگداف، "آکادمیسین های با نزاکت همواره ترجیح می دهند که از اصطلاح «امپریالیسم» پرهیز کرده و از آن استفاده نکنند چون این ترم را ناخوشایند و غیر علمی می بینند"؛ اما معمولاً وقتی سر و کار ما با ناآکادمیسین های بی نزاکت می افتد، کمی دشواری پدید می آید، چرا که آن ها از ترم "امپریالیسم" استفاده می کنند، اما آن را به صورت دلبخواه و با درکی نه چندان عمیق از سوخت و ساز این پدیده به مثابه یک موجودیت تاریخی به کار می برند و اغلب برای اثبات "ایدئولوژیک نبودن" مواضع و تحلیل هایشان، کاربست این واژه و نیروهای سیاسی کاربر این واژه را ایدئولوژیک می خوانند.

آن ها یک سره وجود امپریالیسم را نفی نمی کنند، بلکه چنان که جان بلامی فاسترمی گوید به کارگیری دو باره مقوله "امپراتوری" و "امپریالیسم" در مباحث جاری آن ها عموماً دارای قواعدی است که از یک سو با دقت تمام، بحث و نظرات خود را به جنبه‌ی سیاسی و نظامی مقوله امپراتوری و امپریالیسم محدود نموده و به این صورت از هر گونه اشاره‌ای به جنبه اقتصادی قضیه یعنی امپریالیسم اقتصادی پرهیز می‌نمایند، و از سوی دیگر، از تمامی مفاهیم و عبارات رادیکالی که به نوعی مقوله امپریالیسم را به نظام سرمایه‌داری و استثمار ربط می‌دهند، اجتناب می‌نمایند.

(ب) یک گزارش تاریخی - سیاسی در پرانتز: مختصات سازه امپریالیسم نوین

ایراد روشی نوشین احمدی خراسانی در عدم ارائه تعاریف مورد استفاده اش در متن و نحوه کار بست آن ها، عملاً اسباب به زحمت افتادن مخاطبان است. چرا که مخاطب فعال نوشتار وی (منتقد) می‌بایست جور نویسنده متن مبدأ را نیز بکشد و به جای ایشان بدیهیات و اصول موضوعه‌ای را که ایشان پیش فرض احکام ثانویه شان قرار داده اند را توضیح داده و شفاف نمایند. از طرف دیگر، منتقد ایشان بایستی رندی ایشان در به کار گرفتن ترم "گفتمان امپریالیسم" را نیز لحاظ کرده و با فرض این که احتمالاً ایشان از بیخ و بن منکر سازه سیاسی امپریالیسم دست کم به شکل نوین آن نیستند، مختصات امپریالیسم در دوران کنونی را نیز واکاوی کند. اینجاست که لازم می‌آید اندکی متن را مطول کرده و توضیحاتی در باب ویژگی‌ها و شاخص‌های دوران جدید و سرشت امپریالیسم در این دوره را ارائه نماییم.

"امپریالیسم" صرفاً مرادف با تهاجم نظامی و دخالت میلیتاریستی در کشورهای پیرامونی نیست. امپریالیسم بایستی بر اساس دینامیزم نظام اقتصادی سرمایه‌داری تحلیل شود تا با پایان گرفتن جنگ سرد و فروپاشی جهان دو قطبی دچار اغتشاش نظری نشویم و یا همچون نوشین احمدی به خطا نرویم که بخواهیم

امپریالیسم جمعی دوران پسا جنگ سرد را با گشوده شدن امکانات و فرصت های خارجی و انتفاء امپریالیسم یکی بگیریم.

نظم جهانی امپریالیسم از ابتدای حیاتش همواره به صورت رابطه تنگانی میان قدرت های مختلف امپریالیستی بوده است و کشاکش مدام و زد و خورد های این قدرت های امپریالیست بر سر فرم دهی و نظم بخشیدن به جهان، همپای مبارزه طبقاتی اهمیت داشته است، جدالی که تضادهای درون ماندگار نظام سرمایه داری توسط آن تعیین می شود.

مهم ترین پروژه ی جهان شمول قدرت های امپریالیستی در فضای دوقطبی، توافق تاریخی - طبقاتی میان کار و سرمایه در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری بود. دول این کشورها به خاطر اعمال سیاست اقتصادی کینزی به "دولت های رفاه" در دهه 30 میلادی مشهور گردیدند.

به تعبیر سمیر امین جنگ دوم جهانی منجر به دگرگونی اساسی در فرم امپریالیسم گردید، یعنی امپریالیسم های متعدد در حال جنگ دائمی جای خود را به شکلی از امپریالیسم جمعی داد. این امپریالیسم جمعی، مجموعه ی مراکز نظام سرمایه داری جهانی را نمایندگی می کرد یا به عبارت ساده تر نماینده سه مرکز بود: ایالات متحده و زائده آن کانادا؛ اروپای غربی و مرکزی و ژاپن. این شکل جدید امپریالیسم که از سال 1945 وجود داشته و مراحل مختلفی را نیز پشت سر گذاشته است. نقش سلطه گر ایالات متحده باید در نظر گرفتن این پیش زمینه بررسی شود و هر وهله از این سلطه گری باید در رابطه با این امپریالیسم جمعی مشخص گردد. سود سرشاری که ایالات متحده امریکا از جنگ دوم جهانی به دست آورد مقارن با ویرانی اقتصادی دیگر رقبای آن یعنی اروپا، اتحاد جماهیر شوروی، چین و ژاپن بود. لذا عملاً ایالات متحده در موقعیتی قرار گرفت که می توانست تسلط اقتصادی خود را اعمال کند چرا که بیش از نیمی از تولیدات صنعتی جهان، بویژه تکنولوژی هایی که تحولات نیمه دوم قرن بیستم را تعیین می کرد در ایالات متحده متمرکز شده بود.

در مرحله دوم و در کمتر از دو دهه پس از جنگ دوم جهانی، بازسازی اقتصادی سرمایه داری اروپا و ژاپن و نیز رشد قدرت نظامی-اقتصادی شوروی موجب شد که موقعیت برتر امریکا به تدریج دست خوش تغییراتی شود و کاهش نسبی قدرت ایالات متحده به مثابه یگانه نیروی مسلط را به همراه بیاورد.

مرحله بعد همزمان با ورود انگلیس به اتحادیه اروپا، گسترش اروپا به سوی شرق و فروپاشی شوروی بود و آنچه که اهمیت یافت، جهانی شدن اقتصاد

نئولیبرالی و نیز برقراری اتحاد سیاسی - نظامی اروپا با واشنگتن بود، که خصلت جمعی امپریالیسم سه گانه (آمریکا، اروپا و ژاپن) را تحکیم بخشید.

پس از سپری شدن نزدیک به دو دهه از فروپاشی بلوک موسوم به "کشورهای سوسیالیستی"، و انکشاف چهره ای جدید از ایدئولوژی سرمایه داری با عنوان «نولیبرالیسم» که در پاسخ به بحران عمیق نیمه دهه هفتاد میلادی ظهور کرد، واقعیت جدیدی پیش روی همگان گشوده شد که همان جهانی شدن سرمایه داری همپای شکل نوینی از امپریالیسم بود.

در این دوران که جهانی شدن سرمایه با امپریالیسم نوین منطبق است، به وضوح می توان دید که نه تنها سازمان دهی شرایط انباشت تغییر یافته، بلکه شیوه تقسیم انباشت نیز متفاوت شده است و از این رو فرم نوینی از نظم سرمایه داری در آرایش قدرت های امپریالیستی و نحوه صف آرایی شان به وقوع پیوسته است. در همین برهه است که جوهر وجودی و ماهیت امپریالیسم، چیزی جز جهانی شدن سرمایه انحصاری تحت رهبری آمریکا نیست. نظم نوینی که در پاسخ به بحران، عملاً موجب تشدید بحران سرمایه داری، تضعیف سندیکاها، از بین رفتن دست آوردهای تاریخی طبقه ی کارگر، دستمزد کمتر، کار بیشتر و شدیدتر، تقسیم غیر عادلانه ی ثروت، تشدید تضاد طبقاتی، منزوی کردن نهادهای سیاسی و اجتماعی، که به صورت سازنده و فعال در رقابت جهانی و روند جهانی شدن سرمایه شرکت نمی کنند، تضعیف عوامل توافق اجتماعی و در نتیجه تشدید زلزله سرمایه داری و دمکراسی .

از سوی دیگر، دوره جدید امپریالیسم که همزمان است با بسط و گسترش ایدئولوژی نوین سرمایه داری یعنی نئولیبرالیسم، بیش از هر دوران دیگری وجه نظامی- مالی پیدا کرده است و از این روست که لشکر کشی های امپراتوری آمریکا بعد از فروپاشی جهان دو قطبی، بیش از آن که انگیزه فتح و گسترش امپریالیستی داشته باشد، جنبه کنترل گری و ایجاد بالانس اقتصادی از طریق نظامی گری و میلیتاریزه کردن مناطق استراتژیک جهان به ویژه خاورمیانه است. نه دسترسی مستقیم ایالات متحده به نفت و نه منافع سرشار انحصارات آمریکایی از قبل آن، به تنهایی برای توضیح منافع اساسی و نیاز مبرم آمریکا برای لشکر کشی به خاورمیانه کافی نیست.

امپریالیسم نو به رهبری آمریکا کل این منطقه را به عنوان بخشی حیاتی از استراتژی گسترش اقتدار جهانی خود تلقی می کرده است. اشغال عراق و برپا کردن رژیم زیر کنترل دولت آمریکا، ایران را تقریباً به طور کامل در محاصره پایگاه های نظامی آمریکا قرار خواهد داد - از شمال پایگاه های موجود

در آسیای مرکزی، از غرب توسط پایگاه‌های ترکیه و عراق، در جنوب توسط پایگاه‌های کویت، عربستان سعودی، قطر و عمان و در شرق توسط پایگاه‌های موجود در پاکستان و افغانستان. این وضعیت به ویژه در شرایط کنونی و با توجه به تحولاتی که در خاورمیانه در حال وقوع است و آن چه درباره مساله فلسطین در جریان است، حائز اهمیت دو چندان می‌شود و از سوی دیگر نیز قدرت اقتصادی در حال گسترش چین، و اقتصاد بحرانی اروپا را به نحو فزاینده‌ای به رژیم نفتی زیر تسلط آمریکا در خاورمیانه وابسته کرده است. بنابراین کنترل نفت از طریق نیروهای نظامی به معنای قدرت هر چه بیشتر اقتصادی، سیاسی و نظامی در مقیاس جهانی خواهد بود.

تمام آنچه که به عنوان سیر تاریخی و در توضیح مختصات سازه امپریالیسم در نوین‌ترین ورسیون آن آمد، در جهت اثبات این فرضیه بود که امپریالیسم به عنوان پدیده‌ای سیاسی-اقتصادی، خصلت‌نمای کاپیتالیسم است و توسعه امپریالیستی در مفهوم عام آن، به همان اندازه جزئی از این نظام بوده و می‌باشد که تکاپوی دائمی برای دستیابی به سود، جزئی از نظام سرمایه‌داری است. از این رو، تغییر در بلوک بندی‌های سیاسی شرق و غرب، اگرچه در آرایش و نحوه صف بندی قدرت‌های امپریالیستی تغییرات قابل توجهی ایجاد کرده است، اما این روند تک قطبی شدن جهت، خللی در بنیان‌های ابژکتیو امپریالیسم ایجاد نکرده است که بتوان به سادگی رابطه یک به یکی میان فروپاشی بلوک بندی جهانی و گذار از جنگ سرد با پایان گرفتن عصر امپریالیسم برقرار نماییم، و به نظر می‌رسد که نوشین احمدی در پاراگراف‌های نخست نوشته خود، با مدد جستن از ایراد روشی فوق‌الذکر، عملاً از زیر بار پاسخ دادن به چرایی ادعای گزافش در این باره گریخته است. چرا که نوشین احمدی باید این مساله را روشن نماید که اولاً بعد از فروپاشی بلوک شرق و رفع تضاد منافع در چارچوب جنگ سردی آن، تضاد منافع در داخل بلوک غرب (یا به تعبیر نگارنده بلوک قدرت‌های امپریالیستی) که منجر به جنگ‌های بی‌پای و خونین در حوزه بالکان و سپس خاورمیانه گردید را چطور توضیح می‌دهد، و ثانیاً با ارجاع به بحران و رکود اقتصادی و روند رو به اضمحلال سرمایه‌داری مالی به ویژه در همین بلوک غرب، که رقابت کشورهای داخل این بلوک را تشدید و از سوی دیگر حکم به تداوم نظامیگری و جنگ افروزی می‌دهد را چطور توجیه می‌نمایند؟ آیا نه چنین است که هرگونه صحبتی از دیپلماسی بین‌المللی، استفاده از "امکان" ها و "فرصت" ها در چارچوب این مجموعه مناسبات قرار می‌گیرد که نسبت به

جنبش های اجتماعی خارجیت یافته است و جنبه بیرونی دارد؟ به این تناقضات در ادامه نوشتار بیشتر می پردازیم.

ج) امپریالیسم به مثابه "امکان" برای جنبش های اجتماعی؟!

شاید بتوان گفت که مهم ترین بخش از نوشته نوشین احمدی خراسانی، آن سطوری است که مشخصاً خطاب به جنبش های اجتماعی (و طبیعتاً بیش از همه جنبش زنان) نسخه می پیچد و استراتژی ارائه می کند. در واقع کلّ مقدمات و حاشیه روی های نوشین احمدی در بندهای نخستین نوشته اش، معطوف به رهنمودی است که می خواهد با اتکا به سابقه و تجربیاتش به عنوان چهره ای مطرح در یکی از خطیر ترین جنبش های اجتماعی یعنی جنبش زنان ارائه نماید.

ذیل این مبحث، نوشین احمدی گزاره هایی را ارائه می کند که با معمول ترین تئوری ها و بدیهی ترین دریافت ها از مفهوم و چارچوبه نظری و جامعه شناختی جنبش های اجتماعی نیز به دور است و تنها شاید بتوان آن ها را "درافزوده های ایدئولوژیک" ایشان به برخی تئوری ها در خصوص جنبش های اجتماعی دانست.

نوشین احمدی مکرراً از منابع و امکانات و فرصت های خارجی برای جنبش های اجتماعی در کشورهای منطقه در پس زمینه تحولات اخیر سخن می گوید و با مقدماتی که پیشتر در نفی امپریالیسم و ضرورت خلاصی همه جنبش های اجتماعی از مباحثه و مشغولیت حول آن نگاشته است، رو به جنبش های اجتماعی حکم خود را مستدل می کند:

بازتولید گفتمان کلاسیک «امپریالیسم» که زائیده گفتمان چپ در قرن 19 و 20 میلادی بود در دیپلماسی خارجی جنبش های اجتماعی آن هم در ایران امروز، به چند دلیل، ناکارآمد است. اول: به دلیل آن که جنبش های اجتماعی را در برابر «امکانات و فرصت های خارجی» خلع سلاح می کند و آنان را از بهره بردن از این امکانات دور نگه می دارد. دوم: به دلیل آن که این محرومیت باعث می گردد که جنبش ها هر روز منزوی تر و ضعیف تر شوند. منظور این است که بازتولید گفتمان «امپریالیسم» در جنبش های اجتماعی، نه تنها آنها را توانمند و قدرتمند نمی کند بلکه آنان را در مقابل دشمن های متعدد ناتوان ساخته و از بهره بردن از امکانات گوناگون محروم می کند. سوم: این که شرایط کنونی در منطقه نشان می دهد که در دوره های ضعف و خاموشی جنبش های اجتماعی است که باید انتظار جنگ و مداخله نظامی را داشت و به نظر نمی رسد

که این پیامد بُر هزینه (بروز جنگ)، همان هدفی باشد که نیروهای چپ (که مخالف مداخله خارجی هستند) در پی آن باشند. در واقع بازتولید گفتمان «امپریالیسم» در جنبش های اجتماعی حداقل در شرایط کنونی منطقه می تواند پیامدهایی داشته باشد که اتفاقاً درست برعکس آن هدفی است که مدافعان و مبلغان گفتمان امپریالیسم، مد نظر دارند.

بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم که به زعم نوشین احمدی خراسانی:

1- امپریالیسم (شامل قدرت های امپریالیستی، خُرده امپریالیست های منطقه ای یا نمایندگان اَبَر امپریالیست ها در مناطق مختلف) خود یک امکان، و زیاننده فرصت های متعدّد برای جنبش های اجتماعی هستند.

2- جنبش های اجتماعی در صورت موضع گیری علیه امپریالیسم، دینامیزم آن، ساز و کارهای دخالتگری اش، مبارزه علیه و خلاف جهت منافع آن، هم راستا شدن با جنبش های فراگیرتر با خواست های آزادیخواهانه، ضد دیکتاتوری، عدالت خواهانه، ضد جنگ و... که قدرت های امپریالیستی کوچکترین نفع در تغییرات حاصل از آن یا سمپاتی نسبت بدان ندارند، از چشم این قدرت های امپریالیستی می افتند.

3- جنبش های اجتماعی مختارند که یا کمک های خارجی (طبعاً از قدرت های امپریالیستی، خُرده امپریالیست های منطقه ای یا نمایندگان اَبَر امپریالیست ها در مناطق مختلف و نه کشورهای چپ برمه، بورکینافاسو، لسوتو و فیجی و نظایر آن) و استفاده از فرصت هایی که از جانب کشورهای نامبرده در اختیارشان قرار می گیرد را بپذیرند، و یا پیه جنگ افروزی قدرت های امپریالیستی را به تنشان بمالند! زیرا هر آینه ممکن است اگر قدرت های امپریالیستی از اصلاح سیستم های سیاسی- اقتصادی کشورهای مورد نظرشان با کمک جنبش های اجتماعی نا امید شوند، تصمیم به نظامیگری و اقدام به اصلاح امور به قوه قهریه قوای نظامی شان بنمایند!

مجموعه ادعاهای نوشین احمدی خراسانی در این نوشته نشانگر آن بازنمایی اولترا ایدئولوژیک و خوانش نئولیبرالی وی از تعاریف، مصادیق و کارکردهای جنبش های اجتماعی در عصر پسا جنگ سردی است. کلیشه های نخ نما و کسالت باری که با دوز های متفاوت در فرصت ها و به بهانه های مختلف به وسیله مدیاهای امپریالیستی و اصحاب رسانه و از زبان روشنفکران و چهره های برجسته شده و منتخب ایشان از میان جنبش های اجتماعی و سیاسی، برای مخاطبان تجویز می شود، و نوشین احمدی هم به کزات از آن ها بهره برده بود، در دل همین متن موجز (و البته دیگر نوشته هایش) بسیار است. نسخه هایی که

علی رغم خلاف آمد های مکرر، به ویژه در ماه های اخیر در اقصی نقاط دنیا، کماکان از سوی حضرات پیچیده می شود:

سپری شدن عصر انقلاب ها و ضرورت بسنده کردن به اصلاحات، تغییر شرایط جهان و به بن بست رسیدن «آرمان شهرها» و هر گونه نگرش «آرمانشهری» و کل گرا، مبارزه بدون خشونت به عنوان تنها راه بهبود شرایط موجود، تقبیح هرگونه نگرش و سیاست طبقاتی و سوژه قلمداد کردن طبقه متوسط به مثابه یگانه کارگزار تغییرات (جزئی و تدریجی) و...

و دقیقاً در دل چنین بن بست است که می توان مخدوش کردن مرز میان منافع جنبش های اجتماعی و سیاسی (که خواستار تغییرات بنیادین در درون سیستم هستند) با قدرت های امپریالیستی (خرد و کلان) را رقم زد و هرگز توضیح نداد که اساساً چگونه می توان منافع جنبش های اجتماعی را با منافع قدرت های خارجی هم راستا کرد بی آن که جنبش ها را به زائده قدرت های سیاسی-اقتصادی مختلف بدل نکرد و به سادگی و بی هیچ پشتوانه و استنادی مدعی شد که:

دیگر داشتن «آرمان های مشترک» با این بلوک یا آن بلوک نیست که تعیین کننده اصلی بهره بردن از «امکانات و فرصت های خارجی» است یعنی جنبش های اجتماعی لزوماً برای بهره وری از فرصت ها و امکانات بین المللی، نیازمند پذیرش «آرمانی مشترک» یا «ایدئولوژی مشترک» با این بلوک یا آن بلوک نیستند.

بله، قرن هاست که بر طبق یک منطق ساده و بدوی ارسطویی، مقدمه غلط به نتیجه غلط منجر می شود. بی شک می توان داستایوفسکی وار استدلال نمود که اگر امپریالیسم نباشد، دریافت هرگونه کمک خارجی مجاز است!

نوشین احمدی در ادامه بحث های با چارچوب استدلالی ضعیف اش، بندی را می آورد که حاکی از این امر است که وی به توجّه ویژه "برخی کشورها" نسبت به جنبش های اجتماعی در منطقه و کُنه مسئله به خوبی واقف است:

اگر در زمان جنگ سرد، امکانات و فرصت های خارجی که شوروی و بلوک شرق در اختیار جنبش های اجتماعی قرار می داد، در سایه یک ایدئولوژی واحد تحت عنوان «امپریالیسم» و ضدیت با آمریکا و سرمایه داری صورت می گرفت ولی امروز به دلیل کثرت این منابع خارجی یاری دهنده به جنبش های اجتماعی و نیز به دلیل گسترش فناوری و کثرت کانال های دسترسی به منابع دانش و اطلاعات، به نوعی می توان گفت که از این امکانات و فرصت های خارجی، تاحدودی ایدئولوژی زدایی شده

است. در حقیقت با فروپاشی شوروی، «ضدیت با امپریالیسم آمریکا» به عنوان یک چتر واحد ایدئولوژیک که می توانست برای جنبش های اجتماعی منبعی از امکانات و فرصت ها ایجاد کند، دیگر کارکردش را از دست داد. و از این رو امروزه جنبش های اجتماعی، بیش از دوران جنگ سرد، از منابع متکثر خارجی - که حاصل تفاوت منافع کشورهای مختلف است - بهره می برند برای نمونه امروز از یک سو جنبش اعتراضی شیعیان بحرین و یا سازمان حماس در فلسطین، یا حزب الله لبنان، از امکانات دولت ایران (به عنوان یک منبع خارجی) بهره می برند و برای پیروزی جنبش خود با ایران همپیمان می شوند. و در آن سو، مردم لیبی هم با ناتو و دادگاه بین المللی جنایات جنگی همپیمان می شوند علیه حکومت ظالم و سرکوبگرشان و از سوی دیگر جنبش اعتراضی مردم سوریه از امکانات دولت ترکیه بهره می برد.

این بند به عنوان یک بسته مرکب که مجموعه ای از گزاره های ایدئولوژیک را در خود جا داده، حامل ایرادات و مغالطات متعددی است که کماکان بر مبنای همان ایراد روشی پیش تر ذکر شده توسط نوشین احمدی مدون شده است.

به قول سن تزو "دستورات را ساده کن تا قابل اجرا باشند" اما متأسفانه گاهی این ساده سازی اوامر تا سر حد تقلیل گرایی و تحمیق مخاطب پیش می رود و به سادگی نمی توان روشن کرد که مرز باریک اشتباه و این فعل ناروا کجاست:

1- در این بند چنان تصویر شده است که گویا "امپریالیسم" ماهیاتاً یک سازه سیاسی-اقتصادی نیست، بلکه جوهره ای گفتمانی و ایدئولوژیک دارد که اگر هم بتوان در دورانی قائل به وجود آن شد، موجودیت آن نه برخاسته از دینامیسم نظام سرمایه، که مستقیماً وابسته به موجودیت بلوک شرق و مشخصاً اتحاد جماهیر شوروی بوده است!

این در حالی است که در جای جای این متن ما عمدتاً با چنین تصاویر مبهمی مواجه هستیم، زیرا نویسنده متت بر سر مخاطبان نهاده و تعاریف خودشان را از ابتدای استدلالشان تدقیق نکرده اند.

2- بر طبق اظهارات نوشین احمدی در این بند تکثیر شدن امپریالیسم و تغییر فرم آن به نفی موجودیت آن منجر شده است! اینکه دنیای امروز از نظر نظامی دنیایی تک قطبی است چندان بحث برانگیز نیست، اما در عین حال خصلت دوره بحرانی کنونی این است که آمریکا با وجود میلیاردها دلار بدهی به چین و بده بستان های اقتصادی اش با اروپا دیگر یک تنه سالاری نمی کند و امپریالیسم نوین در شکلی جمعی تر از جهت مدیریت سیاسی و به شکلی متحد در

نظام جهانی بر پایه اصول لیبرالیسم اداره می شود. کما اینکه شاهد بودیم که در مورد لیبی، به نمایندگی از امریکا فرانسه و ایتالیا پیش قراول دخالت نظامی بشر دوستانه گردیدند. اما اینکه آیا شکل جمعی شده امپریالیسم چیزی از ماهیت این سازه می کاهد یا نه سوالی است که نوشین احمدی هرگز آن را پیش روی خود ندیده تا بدان پاسخ گو باشد، اما دست کم از جواب او پیداست که صرف متکثر شدن امپریالیسم و تضارب احتمالی منافع قدرت های امپریالیستی را کافی می داند که جنبش های اجتماعی بتوانند از منافی که از میان این شکاف ها می تراود بهره ببرند و منتفع شوند.

3- نوشین احمدی در ادامه مرتکب یک تناقض تئوریک-سیاسی می شود. او در خلال متن مدام صحبت از جنبش های اجتماعی می کند اما درست در نقطه حساسی که باید استدلال خود را با فاکت های قابل قبول مستند و مستحکم کند، به جای جنبش های اجتماعی از جنبش های فراگیرتر سیاسی-اعتراضی فاکت می آورد که با اَبَر امپریالیست ها یا خرده امپریالیست های منطقه ای برای پیروزی خود هم پیمان شده اند. این خطای فاحش نوشین احمدی تا جایی که صرفاً یک اشتباه تئوریک باشد، به سادگی می تواند با ارجاع به دم دستی ترین و معمول ترین تئوری ها در باب جنبش های اجتماعی، تعاریف، خاستگاه ها، مفصل بندی شان در ارتباط با طبقات اجتماعی، دینامیزم جنبش ها، نحوه سازمان یابی و مساله رهبری شان و... تصحیح شود و به او پیش نهاد گردد که برای افزایش انسجام دستگاه تحلیلی اش از مدل های بدون خشونت و دموکراسی خواه و اصلاح گرایانه این جنبش ها در گرجستان و اوکراین و سایر میزبانان انقلابات رنگی-مخملی فاکت بیاورد. اما آن جایی نمی توان این خطا را نادیده گرفت که ایشان رو به جنبش زنان (به عنوان یکی از جنبش های اجتماعی ماهیتاً مترقی و به تعبیر ایشان با مطالبات مدنی و اصلاح گرایانه) صحبت می کند، اما از جنبش های ارتجاعی اسلامی، یا جنبش انقلابی مردم لیبی فاکت می آورد و تلویحاً جنبش زنان را با این جنبش ها قیاس می کند!

4- نوشین احمدی در این متن و در این بند خاص در چارچوبه ای سراسر ایدئولوژیک و ادبیاتی از همان دست، مدام سخن از ایدئولوژی زدایی گفته است. این در حالی که باز هم با ارجاع به نظریات جنبش های اجتماعی، وجود ایدئولوژی عامل انسجام درونی هر جنبش است. زیرا ایدئولوژی اهداف جنبش و روش های نیل به این اهداف را نیز روشن می کند. نوشین احمدی به گونه ای صحبت از ایدئولوژی می کند که گویی پس پشت ذهن اش در هنگام نوشتن، پرچم سرخ کمونیسم برافراشته و در باد تاب می خورد و از این روست که مدام دچار هراسی جنگ سردی می شود.

البته بسته به این که چه تعریفی از ایدئولوژی داشته باشیم، با یک حداقل و یک حداکثر مواجه خواهیم بود. چنانچه به تعریفی موسّع از ایدئولوژی باور داشته باشیم، که شاید تعریفی افراطی به نظر برسد، اساساً انسان از ایدئولوژیک بودن ناگزیر است، چرا که ایدئولوژی چیزی نیست جز مجموعه ای از باورها، تلقی‌ات، ایده ها، مواضع و دینامیسم ذهنیت ما که ارزش ها و هنجار ها و نظرگاه های ما را برمی سازد. از این رو ما اساساً در چارچوب ایدئولوژی زیست می کنیم. اما در یک تعریف حداقلی و بسته از ایدئولوژی، چنان که کمونیسم بی شک ایدئولوژی است، به همان نسبت نئولیبرالیسم نیز ایدئولوژی است و بی شک هرکدام نمایاننده نگرش و جهان بینی طبقه اجتماعی معینی است. از این رو نوشین احمدی به عنوان یکی از روشنفکران ارگانیک بورژوازی (البته شاید خودشان به طبقه متوسط بیشترعلاقه مند باشند) نیز کاملاً در قالبی ایدئولوژیک با پدیده های سیاسی-اجتماعی مواجه شده و منافع خود را در چنین قالبی در می یابد و بدون شک ایدئولوژی ها در انتخاب متودهای مبارزه نیز تعیین کننده اند. از این زاویه، بی شک این ادعای ایشان مبنی بر این که " از این امکانات و فرصت های خارجی، تاحدودی ایدئولوژی زدایی شده است" مطلقاً بی اعتبار است، چرا که بر این مبنا، مساله سازمان ها و رهبران جنبش های اجتماعی به میان می آید و بی شک درک و مواجهه این رهبران و چهره های جنبش های اجتماعی با "فرصت ها و امکان ها" کاملاً ایدئولوژیک است.

5- خلط دیگری که نوشین احمدی مرتکب شده است، نشان دادن جنبش های اجتماعی، بر کُرسی سازمان ها و احزاب سیاسی و قرار دادن آن ها در موقعیت دیپلماسی و مناسباتی در سطحی متفاوت است. او کمی پایین تر از این بند صراحتاً اعلام می دارد که "مرجنبش اجتماعی، از جمله جنبش زنان، به مانند یک دولت مستقر، نیازمند یک «سیاست خارجی مستقل» است." بگذریم از ادعای تلویحاً طرح شده در این گزاره که به قول سمیر امین آن چه جدید و خصلت نمای جنبش در دوران کنونیست مشخصاً این است که «جنبش های اجتماعی» منقسم و جدا از یک دیگراند و برحذر از سیاست و فرمول بندی های ایدئولوژیک و غیره، که طبعاً به یک سیاست خارجی مستقل نیز نیازمند اند! اما آنچه جای پرسش دارد این سوال بدیهی است که بر مبنای چه ساز و کاری قرار است این تفاوت سطح میان جنبش های اجتماعی و دولت ها و به ویژه قدرت های امپریالیستی رفع شود؟ میانجی مذاکرات این جنبش ها با اعطا کنندگان امکان ها و فرصت های خارجی چیست؟ و اساساً چه مبنایی برای مانند کردن جنبش های اجتماعی با دولت های مستقر وجود دارد؟! آیا سرنوشت جنبش های اجتماعی که باید امر خطیر مبارزه را پیش ببرند، اینقدر اهمیت ندارد که کسی که در برج عاج روشنفکری نشسته و در مورد ویژه ای چون دریافت کمک

های خارجی از سوی جنبش های اجتماعی نسخه می پیچد، اندکی روشن تر، دقیق تر و اسلوب مند تر به موضوع بپردازد و متوجه حساسیت موضوع باشد؟ البته می توان این برداشت را هم داشت که خود این نحوه به استقبال چنین موضوعی رفتن، ادامه همان رویکرد ایدئولوژیک ایشان است که به تبع، روش مندی نوشتار ایشان را هم تحت الشعاع قرار داده است.

در هر حال این نوشته نیز قادر نیست تماماً تناقضات، ابهامات و موارد بحث برانگیز نوشتار نوشین احمدی خراسانی را مورد مطالعه جزء به جزء و نقد دقیق قرار دهد. گو این که خود ایشان هم در خلال متن به این نکته اشاره کرده اند که نوشتارشان بیشتر جنبه طرح سوال داشته و خودشان هم پاسخ های سرراستی ندارند! گرچه اگر حقیقتاً چنین است، بهتر بود اینگونه بی محابا وارد این محدوده حسّاس و ویژه نشوند، اما علی ایحال در همین سطح نیز می بایست مورد نقّادی جدی قرار می گرفت. در دوسه دهه اخیر و بعد از زمینگیر شدن جهانی چپ و افول مبارزه طبقاتی در گوشه گوشه دنیا، سنّت شده است که به عنوان ترجیح بند همه تاخت و تازهای ایدئولوژیک که به رشته تحریر در می آید، چپ را به واقع بینی و انطباق تئوری هایش با آنچه که در جهان می گذرد و لحاظ کردن تغییراتی که طی دهه ها رخ داده است دعوت می کنند تا مبادا وای به حال واقعیت نشود! چندین دهه گذشته است، جهان در آتش و نکبت فقر و جنگ یا به تعبیر مارکس در "خون و لجن" غوطه می خورد، و سرمایه داری و چهره نظامی-سیاسی اش یعنی امپریالیسم روز به روز در هیئت هایی رنگ به رنگ، هستی می یاردها انسان را بازیچه از سر گذراندن بحران سرمایه و سودآوری بیشترش می کند. اکنون وقت آن رسیده که چرخ را از آن طرف بچرخانیم و واقعیت عریان پیش رویمان که حکم فاجعه را دارد، به زبان مبارزه و مقاومت به کاپیتالیسم و سینه چاکانش یادآوری کنیم. هرگونه توهمی نسبت به امکان بودن امپریالیسم برای جنبش های اجتماعی حکم امضای مرگ این جنبش ها را دارد؛ این چتر کاغذی است، وقتی باران بیاید، دیگر به کار نمی آید...

یانوش

این مقاله نقدی است بر:

- جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی و گفتمان «امپریالیسم» / نوشین احمدی خراسانی

در نوشتن این مقاله از نوشته های زیر بهره برده ام:

* *امپریالیسم جدید: انباشت از راه سلب مالکیت، دیوید هاروی، ترجمه ب. کیوان، سایت "نشر بیدار"*

* *امپریالیسم امروز و تهاجم هژمونی طلبانه ی ایالات متحده بدیل سیستم جهانی شده و نظامی شده ی نولیبرالی، سمیر امین، ترجمه ی تراب حق شناس و حبیب ساعی*

* *جنگ امپریالیستی در لیبی: محمد قراگوزلو*

* *کشف و بازگشایی امپریالیسم، جان بلامی فوستر، ا. بهرنگ، سایت "نشر بیدار"*

* *نقدی بر تاریخچه گلوبالیسم و پروژه سیاسی-اقتصادی سوسیال دمکراسی، فرشید فریدونی، سایت کارگری افق روشن*

- Theories of late capitalist development - Harvey and Callinicos on contemporary imperialism, Luke Cooper, 2010
- Chris Harman, 2008? • Capitalism's new crisis: what do socialists say
- [Marxism and the Struggle Against Imperialism: Third World in Crisis](#) Written by Ted Grant and Alan Woods Thursday, June 1998
- The Middle East at the Crossroads: Tony Cliff, 1996